

فصل هشتم رسیدن قبایل پارس استقرار آنها در جنوب غربی ایران و شکل‌گیری آنها

مطالبی که درباره پارسیان منتشر شده است عموماً از عصری شروع می‌شود که امپراتوری آنها از قبل، و یا از اندکی قبل تشکیل شده بود. نوشته‌هایی که هنر آنها، معماری آنها، تمدن آنها و خط آنها را مطرح می‌کنند از کاخهای پاسارگاد، شوش و تخت جمشید آنها شروع می‌شوند. وابستگی آنها به تاریخ ایلامی تا حدی ناشناخته است.

سعی می‌کنم بررسی‌هایی را درباره قبایل پارس، در زمانی ارائه نمایم که این قبایل بر روی زمینهای موجود ایلام رسیده و هنوز متحد نشده‌اند، زمینهایی که در انتظار انسان بوده‌اند. احتمالاً رعایای مملکت ایلام قبلاً در جریان نیمه دوم قرن هشتم قبل از میلاد در کوههای بختیاری در شرق شوش تثبیت یافته بوده‌اند.

در تحقیقات مربوط به راه حل مسئله رسیدن ایرانیان، یعنی پارسها و مادها، روی فلاتی که آنها نام خود را به آن خواهند داد، دو نظریه در مقابل هم قرار دارند. به نظر بعضی‌ها، آنها از طرف شرق با گذشتن از خراسان به اینجا آمده‌اند^۱. به نظر عده‌ای دیگر آنها از قفقاز به اینجا رسیده‌اند. من همیشه در کنار این آخریها بوده‌ام با قبول این امر که پارسها و مادها همان راهی را پی گرفته‌اند که دو یا سه قرن دیرتر، خویشاوندان نزدیک آنها یعنی سیمری‌ها^۲ و سکائی‌ها همان راه را آمدند و طبق گفته هرودوت (Herodote, I, ۱۰۳)، با آمدن از روسیه جنوبی از جبال قفقاز گذشتند. این نظریه اخیراً به مدد کارهای متأخر دانشمندان شوروی تکیه‌گاههای بسیار جدی پیدا کرده است. پژوهش‌های بسیار فشرده‌ای که روی سالنامه‌های آشوری به عمل آمده است امکان نشان دادن حضور تعداد زیادی ایرانی را در غرب همدان و در ماوراء قفقاز - از قرن نهم میلاد مسیح - فراهم کرده و نام آنها با قاطعیت مورد شناسایی قرار گرفته است^۳. از طرف دیگر، تحقیق تطبیقی درباره زبان پارسی قدیم نشان

^۱ - در آخرین پژوهشها نگاه کنید به:

T. Cuyler Young Jr., "The Iranian into the Zagros", *Iran*, vol. V (1967), pp. 11-34.

همچنین نگاه کنید به:

D. Stronach, "Achaemenien Village I at Suasa and the Persian Migration to Fars", *Iraq*, v. XXXVI (1974), p. 239, 248.

^۲ Cimmeriens - مردمان هند و اروپایی کوچ‌نشین، مستقر در شمال دریای سیاه. آنها در اواخر قرن هشتم قبل از میلاد از قفقاز می‌گذرند. اورارتو و آناتولی را ویران می‌کنند و تا ساحل آسیای صغیر گسترش می‌یابند که در آنجا فقط افس در مقابل آنها مقاومت می‌کند (م.م).

^۳ - E. A. Grantovskiy, *Ranniya istoria iranskikh plemen Perednei Azii*, Moscou 1970, p. 334 et passim.

داده است که این زبان متعلق به گروه غربی زبانهای ایرانی بود و دارای هیچ نوع نشانه خاص ایرانی شرق نیست^۴. در راهی که ما برای پیگیری پارسیان در استقرارشان در ایران پیش رو داریم دو تاریخ ما را هدایت می‌کند. در سال ۸۴۳ قبل از میلاد، سلیمان سوم (۸۵۹-۸۲۴) اولین شاه آشوری است که به ناحیه جنوب غربی دریاچه اورمیه نفوذ می‌کند و در آنجا به سرزمین پارسووا یا سرزمین پارسیان می‌رسد^۵. دو قرن بعد، در سال ۶۳۹، لشکریان آشوربانیپال، بعد از فتح و غارت شوش و دوراوتاش (شهر مقدس ایلامی چغازنبیل، که ما آن را کاوش کردیم)، از رودخانه ایدیده، آب دز امروزه، می‌گذرد و به شهر هیدالو می‌رسد که همان شوشتر جدید است. در آنجا، کوراش، شاه پارسوماش، یا سرزمین پارس، خود در مقابل فرمانده سپاه آشور معرفی می‌کند و پسر ارشد خود اروکو را به او می‌سپارد و با این حرکت تیولداری شاه آشوری را می‌پذیرد. این کوراش همان کوروش اول پدر بزرگ کوروش دوم بوده است که به عنوان شاه انشان نامیده شده است^۶.

کوراش از پیشکوههای زاگرس پائین آمد، یعنی از همان ناحیه انشان، در جنوب شوش که ضمناً نام پارسیانی را به خودگرفت که در آنجا مستقر بودند، همانجائی که اعضای هیئت من کارهای خودشان در طول نه سال آخر فعالیتشان در ایران در آنجا پیگری می‌کردند.

از علی که قبایل پارس را مجبور به ترک شمال غربی ایران می‌کرده بی‌اطلاعیم. شاید آنها در آنجا متحمل فشار بی‌حدی از طرف آشوری‌ها و اورارتوئی‌ها بوده‌اند. از تاریخ دقیق حرکت آنها نیز به سوی جنوب غربی فلات، در طول چین‌خوردگیهای زاگرس بی‌اطلاعیم. این احتمال وجود دارد که این قبایل پارسی باید در نیمه دوم قرن هشتم قبل از میلاد در ناحیه کوهستانی شمال غربی پارس بوده‌اند که امروزه به نام کوههای بختیاری شناخته شده است. این زمینها متعلق به مملکت ایلام ولی آزاد بوده‌اند.

تحقیقات ما در بردنشانده و مسجد سلیمان از مسجد سلیمان شروع می‌شد. برای این تحقیقات از خودرو، هلیکوپتر یا هواپیما

^۴- *Ibidem*, p. 160-161.

و همچنین نگاه کنید به :

W. Brandenstein und M. Mayrhofer, *Handbuch des Altpersischen*, Wiesbaden 1964, p. 2 et la cart p. 3. R. M. Boehmer, "Zur Lage von Parsua im 9. Jahrhundert vor Christus", *Berliner Jahrbuch für Vor- und Frühgeschichte*, 5 (1965), p. 197.

^۵- W. von Soden, "Der nahe Osten im Altertum", *Propylaen-Weltgeschichte II* (1962), p. 83.

در قرن نهم قبل از میلاد سرزمین پارسووا شامل جنوب، جنوب غربی و غرب دریاچه اورمیه بوده است

R. Boehmer, *op. cit.*, p. 196-197.

^۶- E. Weidner, "Die älteste Nachricht über das persische Königshaus". *Archiv für Orientforschung*, vol. 7 (1931), p. 1ss.

استفاده می‌کردیم و آنها را شرکت‌های نفتی در اختیارمان گذاشته بودند. تحقیقات ما در محوطه مسجد سلیمان همراه با محوطه بردنشانده که کاملاً نزدیک به آن است و مورد کاوش قرار دادیم - امکان شناخت محوطه‌هایی را داد که این قبایل به آنجا آمده و در آنجاها مستقر شده بودند^۷. همه این استقرارها فاصله اندکی با یکدیگر دارند و همه در دره‌هایی هستند که کوهها آنها را از هم جدا کرده‌اند. شکل و ترکیب آنها چندان تفاوتی با هم ندارد: هر یک از این محوطه‌ها را سه عنصر تشکیل داده است: اقامتگاه استحکاماتی رئیس، قصبه و صه مستحکم دست‌ساز بشر که نیایشگاهی بر روی آن بوده است.

پاسارگاد

این قبایل با گسترش روزافزون از سرزمین انشان (انزان) (*im alten Anzan*) به سوی جنوب^۸، در ناحیه جنوب نیز گسترش یافتند و نام خود را روی این ناحیه نهاده آن را پارسوا یا پارس نامیدند. تنها محوطه‌ای که امروزه در این قسمت از سرزمین می‌شناسیم که به دلیل ترکیبی که دارد بسیار نزدیک به محوطه‌های ذکر شده است، پاسارگاد است. پاسارگاد در دشت وسیعی به ارتفاع ۱۹ متر برپا شده است و در زمان کوروش کبیر اولین پایتخت پارس می‌شود.

هرتسفلد که در سال ۱۹۲۸ اولین پژوهش را روی این محوطه انجام داده، تأکید می‌کند که این شهر هرگز حصار نداشته است. این امر حالت تمام قصبه‌های پارس بود که قبلاً از آنها نام بردیم. تفاوت این مشخصه شهرسازی باستانی پارس با مشخصه شهرهای هم‌عصر مادی که با دیوارهایی احاطه می‌شده و قویاً حالت استحکاماتی داشته‌اند، کاملاً محسوس است. بر اساس گفته هرودوت (Herodot, I, ۹۲) شهر اکباتان دارای هفت حصار بوده است. قبایل پارس که روی زمینهای ایلام ثابت شدند و تبدیل به رعایای این مملکت گردیدند، باید خود را تحت حمایت و حفاظت این قدرت می‌دیدند. بخش اعظم اینها که روی زمینهای آزاد غیر اشغال شده مستقر

^۷ - ساحل چپ کارون: مسجد سلیمان، بردنشانده، گلگه، ایذه-مالمیر؛ ساحل راست کارون: قلعه بردی، قلعه لیت (لوح صد و سی و یکم، لوح صد و سی و دوم، لوح صد و سی و سوم) (بُنوار)؟ کاوشهای این قسمت از ایران فقط مراحل ابتدائی خود را می‌گذاراند و فهرست محوطه‌های اشاره شده هنوز جا دارد که تکمیل گردد. به نظر ما باید ویرانه با ارزش مذهبی را به آن افزود که کاشف آن A. Bivar آن را بازشنائی کرده که صه ای است که روی آن یک نیایشگاه آتش است (*Bulletin Sch. Orient. Afr. Studies*, XXVII (1964), p. 280).

صه دیگری به طول تقریباً پنجاه متر با ویرانه‌ای که در کنار آن است در کنار روستای مهران نشان‌گذاری شده که آن هم در کوههای بختیاری روی ساحل کارون است. سه طرف آن را جرزان آب احاطه کرده است، دقیقاً مثل صه ه قلعه بردی. نزدیک به آن نقش برجسته‌ای سنگی وجود دارد که یک جنگاور پارتی را نشان می‌دهد. دکتر K. Schippmann برای آن نیز ارزشی مذهبی قایل است. (*Arch. Mitt. aus Iran*, N. F. B. 3 (1970), pp. 231-237).

^۸ - E. Herzfeld, "Bericht über die Ausgrabungen von Passargadae. 1928", *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, B. I (1929), p. 6

شده بودند، همسایگان نگران کننده‌ای مثل آشوری‌ها و اورارتوری‌ها که مآدها در مقابل آنها از خود دفاع می‌کرده‌اند، نداشتند. طبق گفته هرودوت (Herodot, I, ۱۲۵)، پاسارگاد محل اقامت قبیله پاسارگاد بوده، یعنی نجیب‌زاده‌ترین قبیله، «و از خاندان هخامنشی جزو اینها بوده‌اند (پاسارگادی‌ها) و شاهان پارس از میان آنها برخاسته‌اند». اولمستد^۹ پیشنهاد می‌کند که این نام از پاسارگاد یا «قرارگاه پارسیان» گرفته شده است. در پاسارگاد سه عنصر اصلی گردهم آمده را در شکل‌گیری محوطه‌های قبایل پارس می‌بینیم که عبارتند از: (۱) اقامتگاه استحکاماتی رئیس؛ (۲) قصبه؛ (۳) یک صفا مقدس.

(۱) **اقامتگاه رئیس**، باید در بلندترین نقطه شهر قرار می‌گرفته که در زمان کوروش نوعی قالب‌بندی سنگی، مصالح و ساخت و ساز زیبا و اندازه خاصی را به خود پذیرفته است. نیلاندر در آن نوعی کار یونانی را دیده است^{۱۰}، استروناخ در جریان سه فصل حفاری بر روی تخت‌سلیمان چهار لایه پشت‌سر هم پیدا کرده که قدیمی‌ترین آن مربوط به زمان کوروش است^{۱۱}. حفاری‌های بخش باستان‌شناسی ایران که بعد از حفاری‌های استروناخ انجام گرفته، روی این اقامتگاه استحکاماتی تیله‌شکسته‌های سیاهی را یافته که منتسب به زمان ایلامی^{۱۲} و ظاهراً مربوط به قرن اول هزاره اول قبل از میلاد است. کاوش‌های هیئت انگلیس به زحمت نیمی از سطح این میدانگاهی وسیع را که اقامتگاه شاهانه بوده، شامل شده است.

(۲) **قصبه**، در پاسارگاد صفا‌های مربوط به مسکن مردم فراوان است. هرتسفلد آنها را نشان می‌دهد^{۱۳}؛ اشمیت آنها را در پرواز بر فراز ویرانه‌ها دیده است^{۱۴} و استروناخ وجود آنها را در غربی مقدس و روی سواحل رود پولوار تأیید می‌کند^{۱۵}.

(۳) **صفا مقدس**، یا «صحن مقدس». به این دلیل به این نام نامیده شده که صفا نیز مشمول آن است. این صفا مقدس در انتها لیه شکال غربی شهر واقع شده است. طول این صفا ۷۴/۸۵ متر و عرض آن ۴۶/۱۵ و ۴۴/۵ متر و ارتفاع آن از کف زمین ۵/۴ متر است. این اثر را پنج لایه روی هم با سطح پله‌پله تشکیل می‌دهد. چهار لایه آن را از سنگ نتراشیده و بدون ملات کار کرده‌اند و لایه بالایی از خشت است.

^۹- Olmsted, *The History of Persian Empire*, Chicago 1948, p. 60.

^{۱۰}- C. Nylander, *Ionians in Pasargadae*, Uppsala 1970, p. 77 ss, 218.

^{۱۱}- D. Stronach, *Iran*, vol. I (1963), pp. 30-41; *Iran*, vol. II (1964), pp. 30-38; *Iran*, vol. III (1965), pp. 17-24.

^{۱۲}- A. Sami, *Pasargadae*, Shiraz 1956, p. 26 et 41.

^{۱۳}- E. Herzfeld, *op. cit.*, p. 6.

^{۱۴}- E. Schmidt, *Flights over ancient cities of Iran*, Chicago 1940, p. 19.

^{۱۵}- D. Stronach, *Iran*, vol. I (1963), p. 27.

به نظر استروناخ صفه مربوط به زمان کوروش نیست که این حرف او درست است. ولی با این سخن او که می‌خواهد این صفه را به ساخت و ساز داریوش و یا خشایار منتسب کند، موافق نیستم، زیرا ابعاد خشت‌های سطح لایه پنجم همان ابعاد خشت‌های خام دروه دوم استقرارهای «قلعه» را دارد که تاریخ آن به نظر خود وی مربوط به بین ۵۲۲ و ۵۲۸ قبل از میلاد است^{۱۶}. خشت‌ها، که مصالح ساختمانی کاملاً نابود شدنی هستند، در سطح لایه بالایی صفه کاملاً عیان و گذر زمان یا تخریب‌های ارادی می‌توانسته آنها را منهدم کند و در دوره بعدی به وجود آمدن خود تحت‌تجاه، خشت‌های دیگری جایگزین آنها گردد. به تصور من صفه مدت‌ها قبل از کوروش ساخته شده و آن را محرمانه و پرهیزکارانه حفظ کرده و مورد استفاده قرار گرفته‌اند. جانشینان او نیز همین کار را کرده‌اند.

صفه پاسارگاد همراه با اقامتگاه رئیس و قصبه کوچک آن، مجموعه‌ای کاملاً متعادل از یک استقرار اولیه مربوط به قبایل پارسی بر روی این دشت وسیع را تشکیل می‌دهد که پایتخت آینده فقط قسمت شمالی را اشغال می‌کند. این صفه که به تبع همان روندهایی ساخته شده که ی دو محوطه حفاری شده ما ساخته شده‌اند، به دلیل سادگی مصالح و ساخت و ساز آن، تناسبی با سایر آثار ندارد و در عین حال تنها اثر روباز پاسارگاد است. نقش و اهمیت آن را اردمان ارزیابی کرده است^{۱۷}. مسلماً ساختن محرابی بر روی این صفه منافاتی با سایر مسایل نداشته و هرتسفلد نیز این امر را پذیرفته است. مشاهدات ما موجب این تصور شد که تاریخ بنیاد شهر پاسارگاد مدت‌ها قبل از کوروش بوده است. شواهد تسیاس^{۱۸} کاملاً تصور ما را تأیید می‌کند. نوشته‌های این پزشک اردشیر دوم خالی از پاره‌ای نقادها نیست ولی در مورد پاسارگاد قطعاً صحیح هستند. طبق گفته وی، نام پاسارگاد مربوط به کوهی است که پارسیان زنها و کودکان خود را در طول جنگ در پناه آن جای می‌داده‌اند. اینجا مکان پیروزی قطعی کوروش بر مادها در آخرین جنگ اوست. کوروش برای یادبود این پیروزی شهر و کاخی را در آن مکان بنا نهاد^{۱۹}.

باید در نزدیکی‌های صفه برای نگهداری از آتش و نگهبانی از آن آتشگاهی وجود می‌داشته است. کوروش به جای آن برج زیبا و باشکوهی ساخته که امروزه تا حد زیادی ویران شده است و آن را زندان سلیمان می‌نامند. اینجا آتشگاه درخور مجموعه آثاری بوده که این پادشاه در این شهر برپا کرده بود، یعنی: کاخهای

^{۱۶}- D. Stronach, *Iran*, vol. III (1965), pp. 27ss et 18.

^{۱۷}- K. Erdmann, *Das iranische Feuerheintum*, Leipzig, 1941, p. 13 ss.

^{۱۸}- Ctesias - مورخ و پزشک یونانی، قرن پنجم قبل از میلاد، او پزشک کوروش و سپس پزشک اردشیر دوم بوده و نویسنده کتاب *Persika et Indika* است که فقط تکه‌هایی از آن باقی مانده است (م.م.).

^{۱۹}- Ctesia, dans F. W. Kęnig, *Die Persika des Ktesias von Knidos*, Graz, ۱۹۷۲. p. ۴۹.

او، قلعه او، آرامگاه او. آیا آنطور که ظاهر آ فرض شده است، زندان را گئومات خراب کرد؟^{۲۰} پاسارگاد، در طول دو قرن پس از کوروش و کمبوجیه، يك پایتخت «خاندانی» امپراطوري پارس بوده است. شاهان هخامنشی در آنجا تاج‌گذاري کرده‌اند^{۲۱}، مراسم مذهبي در آنجا انجام می‌شده است. به این دلیل، نمی‌توانسته در آنجا صفه ي بدون مكاني براي نگهداري از آتش باشد. از طرف دیگر، جاي شگفتي خواهد بود که سازندگان بزرگي مثل داریوش و خشایار این ویرانه‌ها را نزدیک کاخهائی به حال خود رها کرده باشند که جشنها و اعیاد در آنها برگزار می‌شده است. فاصله بین زندان و صفه^{۲۲} ۱۶ متر بوده است و این مسيري است که احتمالاً مراسم و تشریفات حمل آتش در حضور کوروش انجام می‌شده و گزنفون آن را توضیح داده است^{۲۳}.

دو محراب

ترديدي نيست که از زمان کوروش دو محراب باشکوه مربوط به مراسم و تشریفات مذهبي در پاسارگاد وجود داشته است. استروناخ پژوهش بسیار دقيقي را با ذکر جزئیات به آنها اختصاص داده است^{۲۴}. این دو محراب بطور آگاهانه‌اي به نحوي برپا شده‌اند که منزوي باشند. صحن طويلي آنها را احاطه کرده و صفه نیز از يك طرف، يعني از جائي که این دو محراب برپا شده‌اند، به این صحن دست‌درآزي کرده است^{۲۵}. آیا این محیط محصور مختص شاه و نزدیکان او بوده و محوطه و حصار آنها را از باقیمانده مؤمناني جدا می‌کرده که سه طرف دیگر صفه مقدس را احاطه می‌کرده‌اند؟

قبلا متذکر شدیم که محرابهائي دوتائي وجود داشته است، هم در زمان هخامنشیان و هم در زمان ساسانیان. توجه را به این موضوع جلب نکردیم که بر روي دو نقش برجسته مشابه هم مربوط به داریوش از «گنجینه» تخت‌جمشید، شاه را می‌بینیم که روي تخت خود نشسته و دو محراب آتش در مقابل او قرارگرفته است. این نوع نشان دادن را نیاز پرسپکتیو ایجاب می‌کرده است، ولي در واقع این دو محراب در دو طرف تخت او قرار دارند و متكي به آن هستند^{۲۶}. دو محراب دقیقاً با همین روش در مقابل يك شاه

^{۲۰}- W. Hinz, *Geistige Arbeit*, 1942, pp. 1-2 (cites d'apres D. Stronach).

^{۲۱}- Plutarque, *Artaxerces*, 3-4.

^{۲۲}- Xenophon, *Cyropédie*, VIII, 3. 12.

^{۲۳}- D. Stronach, *Iran*, vol. III (1965), pp. 24ss.

^{۲۴}- D. Stronach, *op. cit.*, fig. 7.

^{۲۵}- R. Ghirshman, *Perse. Proto-iraniens. Medes. Perses*. Paris, ۱۹۶۳, fig. ۲۵۵.ن

نقاشی که جام دودسته داریوش مانوسا را اجرا کرده (موزه ناپل) از وجود این دو آتشدان اطلاع داشته که، اشتباهاً، داریوش را به جاي نشان دادن به حالت قاب‌گرفته و نشسته روي تخت خود، روي قسمت زیرین، در دو طرف گنجینه شاهانه نشان داده است. نگاه کنید به:

A. B. Cook, *Zeus*, vol. II, 1, Cambridge, 1925, p. 852 ss et pl. XXVIII. A. T. Olmstead, *The History of*

روي نقش برجسته اي جاي گرفته اند که بر بالاي *ostotheque* در سگوند در جنوب کرمانشاه است و هرتسفلد آن را به گئوماتاي مغ نسبت داده و قدمت آن به سال ۵۲۱ قبل از ميلاد رسانده است. شخصي که در مقابل «خاکسپاري» است فرد گرياني در يك حالت ناله است.^{۲۶} محرابهاي دوقلو در دو طرف مجسمه شاپور اول، که در بين دو

ستون بيشاپور برپا شده بود، قرار گرفته بودند^{۲۷}، يعني در محوطه شاهانه ساساني که اين پادشاه ساخته بود. دو محراب کوچک قابل حمل نيز در سال ۱۸۱۶ در بيشاپور کشف شد^{۲۸}. بالاخره دو محراب منزوي را مي‌شناسيم که در نزديکي کعبه زردشت، در نقش رستم، برپا شده اند^{۲۹}.

تصاویر شاهاني که در دو طرف آنها دو محراب وجود دارد و نيز حضور محرابهاي دوقلوي منزوي نزديک به صفا مقدس در پاسارگاد و نزديک کعبه زردشت (آتشگاه) در نقش رستم موجب پذيرش وجود آئيني ويژه ميشود که مختص شخص شاه در مذهب هخامنشي بوده است. اين آئين در زمان ساسانيان حفظ شده و بايد يك آئين رسمي باشد که اجراي آن در مقابل دو محراب انجام ميشده است.

نبايد چنين مراسمي را در يك مراسم ادای نذورات تشريفاتي و باشکوهي بازشناخت که مهرداد اوپاتور پادشاه پونت (۸۲ قبل از ميلاد) هديه مي‌کرده است، که آن را آپن (*Appien, Mithid, IX*)^{۳۰} اين چنين توصيف مي‌کند: «دقيقاً همانطور که در ادای نذورات [هدايا] توسط يك شاه پارس در پاسارگاد». مراسم شامل

به. *Persian Empire*, Chicago, ۱۹۴۸, pl. LXII.

به تبع اين سنت پارسي است که بوگوفانس *Bagophanes* «نگهبان قلعه و داراي شاه»، براي اسکندر هنگام رسيدن او به بابل، محرابهاي از نقره برقرار مي‌کند. *Quinte Curce, V. I*, ۲۰. دو محراب قابل حمل را در مقابل کلينه [تخت] يك شاه ليسي *Lycie* همعصر با خاياريا اردشير، روي فرسكهاي مقبره او معرفي کرده است که اخيراً توسط:

prof. Machteld Mellink, "Excavations at Karats-Semayuk, Lycia 1972", *American Journal of Archaeology*, vol. 77, n. 3 (1973), p. 297 et pl. 44, fig. 6.

کشف شده است.

^{۲۶}- *Iran in the Ancient East*, New York 1941, p. 205 et fig. 316.

^{۲۷}- R. Ghirshman, *Iran. Parthes et Sassanides*, Paris, 1962, fig. 194.

^{۲۸}- J. S. Buckingham, *Travels in Assyria, Media and Persia*, London 1829, pp. 341-342.

^{۲۹}- R. Ghirshman, *op. cit.*, fig. 276..

در مورد تاريخ آن مراجعه شود به:

K. Erdmann, "Die Altare von Naqsh i Rustem", *Mittlungen der Deutschen Orient-Gesellschaft*, n. 81 (۱۹۴۹), pp. ۶-۱۵.آ

آيا اينها در زمان ساساني «بازتراشي» نشده اند؟

^{۳۰}- همچنين نگاه کنيد به:

S. K. Eddy, *The king is dead. Studies in the Near Eastern Resistance to Hellenism*, 334-31.

B. C., Lincoln, 1961, p.48.C.

C. Clemen, *Die griechischen und lateinischen Nachrichten uber die Persische Religion*, Giessen, 1920, p. 96. suivi par S. Wikander, *Feuerpriester in Kleinasien und Iran*, Lund, 1946, p. 91 et n. 1.

جرعه افشانی شیر، عسل، روغن و دود کردن کندر بوده که به دنبال آن شخص شاه آتش را روشن می‌کرده است - دو عمل مرحمت و عنایت کاملاً متفاوت که توسط مواد اهدائی به آنها عمل می‌شده است.

نقش رستم

برجی در نقش رستم، یعنی کعبه زردشت، که کاملاً شبیه به زندان پاسارگاد است، نیز یک آتشگاه بوده که داریوش برای پیگیری نمونه کوروش دستور ساختن آن را داده تا مرتبت و وقاری به مذهب خود بدهد و به این ترتیب جایگزین آتشگاهی شود که ظاهراً بیش از حد محقر بوده است. همانطور که یک صفا مقدس در پاسارگاد نمی‌توانسته بدون آتشگاه باشد، همانطور هم اگر صفا مقدسی در نقش رستم وجود نداشته، به هیچوجه نیازی به آتشگاهی در آن نبوده است.

دلیلی وجود ندارد که این ملاحظات امکان گشودن راهی به سوی فرضیه‌ای را فراهم نکند که بر اساس آن بنیاد یک محوطه مشابه پاسارگاد «باستانی» را بپذیرد و قبیله خویشاوند دیگری در آن سکونت کند. این محوطه، مشابه با سایر محوطه‌ها و مجهز به یک صفا مقدس با آتشگاه مربوط خود، آیا بزودی مکان اعلائی پایتخت جدید می‌شود و به فاصله کمتر از چهار کیلومتر از پارس و همانند خود سرزمین، به نام پارسه یا پرسپولیس (شهرپارس)، نامیده می‌شود و متعلق به شاخه جانبی خانواده هخامنشی می‌شود؟ این امر لااقل و یا حتی بطور قطع قابل قبول و موجه است. کشف بازمانده‌های بناهایی با تعداد زیادی پایه ستون از سنگ سفید و سیاه در سال ۱۹۷۳ در شمال پرسپولیس (تخت جمشید.م) در نزدیکی ویرانه تخت رستم، شاید این فرضیه مطلوب و مناسب را تقویت کند و تکیه‌گاهی برای آن باشد^{۳۱}.

به ی مقدس ایرانیان که در کوه‌های ایران شمالی واقع شده و اردمان قبلاً توجه را به آنها جلب کرده^{۳۲} است، باید صفا مقدس دیگری را اضافه کرد که جدیداً هیئت آلمانی در زندان سلیمان در کنار تخت سلیمان کشف کرده است. محوطه‌ای است که خانه‌هایی در نیمه‌های ارتفاع یک کوه منفرد، همانند یک قله آتشفشان، به شکل گردن‌بندی آن را احاطه کرده و احتمالاً از باستانی‌ترین زمان محل آئین و مناسک بوده است. صفا که نزدیک دروازه شرقی قصبه برپا شده در کنار حیاطی است و به نظر می‌رسد در کنارش اتاقی بوده است و همین امر آن را به پودیوم و آتشگاه بردنشانده نزدیک می‌کند. کاشف آن، محوطه را به قرن هشتم قبل از میلاد منتسب می‌کند و به اعتقاد او مربوط به

^{۳۱}- A. B. Tilia, *Iran*, vol. XII (1974), pp. 200-204.

^{۳۲}- K. Erdmann, *Op. cit.*, p. 7 ss.

مانویت (?) است^{۳۳} .

کوه منفرد دیگری در بیستون، بغستانای قدما، یا «کوه خدایان»، اگر این کوه همچنین از باستانی‌ترین زمان به عنوان مکانی مختص به خدایان شناخته شده، باید بازمانده‌هایی از استقرارهای مقدس را در خود حفظ کرده باشد.

فکر نمی‌کنم که «کاروانسرای کهنه» بتواند بازمانده‌های یک بنا یا یک قرارگاه باشد. به نظر من، مصالح و ساخت و ساز شل قطعات که جابه‌جا در سه لایه حفظ شده، قالببندی خارجی صفت مقدس عصر هخامنشی و بیشتر مربوط به عصر ساسانی است. در مرکز آن پودیومی وجود داشته که مختص مراسم و تشریفات در هوای آزاد بوده است. این پودیوم در عصر ساسانی تبدیل به یک چهارطاقی شده است. این چهارطاقی روی چهار ستون سوار بوده است. در بالای هر یک از ستونها سرستونی وجود داشته که در بیستون کشف شده و منقش و مزین به تصاویر آناهیتا و خسرو بوده است.

به نظر نمی‌رسد که این صفت، تنها صفت در بیستون بوده است، زیرا لوشی (H. Lushey) در آنجا صفت دست‌ساز دیگری کشف کرده که از پایه نقش برجسته داریوش بنا شده و طبق گفته استروناخ از طریق مصالح و نوع ساخت و ساز نزدیک به صفت پاسارگاد است. ظاهراً این صفت متروکه شده و با خرده ریزها و لاشه سنگهای ناشی از کار پیکرتراشانی که نقش برجسته بزرگ را کار می‌کرده‌اند پوشانده شده است. آیا متروکه شدن آن در زمان داریوش نتیجه تخریبهای مأموران گئوماتا نبوده و آیا جای آن را صفت دیگری نگرفته که به نام «کاروانسرای کهنه» شناخته شده است^{۳۴} ؟

اگر در مغرب زمین، در بین سالهای ۰۰۹ و ۰۰۳، خاندانی از سازندگان، کلیساهایی را در هیلدشن (Hildesheim)، دیژون (Dijon)، ریپول (Ripoll)، فلوری (Fleury)، برای تجلیل از پروردگار به وجود آورد - در ایران، بین قرنهای هشتم و هفتم قبل از میلاد، ی مسجد سلیمان، بردنشانده، کلگه، شامی، قلعه بردی، پاسارگاد، احتمالاً نقش رستم، و در شمال در بیستون و زندان سلیمان، و حتی، به طرف شمال شرقی فلات، در تورنگ تپه که در لایه هخامنشی آن، دشای (J. Deshayes) صفتی را بیرون آورد که به اعتقاد او می‌توان در آن یک صفت مشابه با «پاسارگاد»،

^{۳۳}- W. Kleiss, *Zendan-i Suleiman*, Wiesbaden, 1971, p. 24-26; 68-71 et fig. 14, 15, 17, 47.

به نظر می‌رسد که «پودیوم» نزدیک به قلعه استحکاماتی قصر ابونصر (?) متعلق به همین عصر ابتدای استقرار قبایل پارس است. نگاه کنید به:

J. Uoton, "The persian expédition", *Bulletin of the Metropolitan Museum of Art*, decembre 1934, fig. 4.

^{۳۴}- نگاه کنید به:

H. Lushey, "Bisutun, Geschichte und Forschungsgeschicht", *Archeologischer Anzeiger*, Heft 1 (1974), pp. 114-149.

مسجد سلیمان و بردنشانده دیده^{۳۰}، که همه آنها برای تجلیل از اهورامزاد بوده است.

با این همه، اگر کارهای آنها موجب تولد هنری بزرگ و ترویج آن شد، اجراهای قبل هخامنشی جامعه پارسی را در چهارچوبی از سختگیری محبوس کرد که ظاهراً هنر در آن جایی برای انتخاب نداشته است. به نظر می‌رسد سختگیری به افرادی تحمیل شده که زندگی دشواری را در منظر سخت و جدی می‌گذرانده‌اند. روابط بین رئیس و روحانیت باید استقلال هر یک از این «واحد»ها را که زبان مشترک آنها عامل وزینی در تغییر آینده به صورت دول بوده» تأمین می‌کرده است.

هنر بعدها زاده می‌شود، یعنی بعد از به وجود آمدن هنر به مثابه «نشانی از حد کمال شکوه و عظمت امپراطوری». ولی دوره قرنهای هشتم-هفتم قبل از میلاد، در تاریخ ایران به صورت یک گورستان تاریخی مهم باقی می‌ماند.

این تصویر ثابت و پایدار سه وجهی یعنی کاخ - صفه - قصبه، که قسمت مرکزی آن یعنی صفه که از طریق گستردگی آن به نظر می‌رسد برجسته‌ترین نقش را در زندگی این مجتمع‌های کوچک ایفا می‌کرده، ظاهراً ترجمان و بیان آن «از سنگ» بوده است، مثل یک تصویر قبلی، یعنی همان چیزی که اوستا آن را در سه رده بیان کرده است: روحانیون - جنگاوران - کشاورزان، که طبقات اجتماعی اجتماعات ایرانی کهن و «سه کاربری»^{۳۱} آنها را تشکیل می‌داده‌اند.

کاربری اول، کاربری روحانیون.

هر قصبه‌ای در هر دوره‌ای که بوده، صفه‌ی داشته است. این صفه شاهی بر اهمیتی است که هیئت روحانیت در این گروه‌بندی‌های انسانی داشته است.

این راهنمایان مذهبی باید از سلطه و نفوذی استفاده می‌کردند که بتواند شور و حرارت توده‌ها را برانگیزد، با این همه غالباً این نفوذ حالت نسبتاً متواضعانه‌ای داشته است. آنها می‌دانسته‌اند چگونه مردم را به هیجان آورند، شور و عواطفی را برانگیزند که موجب برداشتن و کشیدن قطعاتی گردد که وزن آنها به حدود صدکیلوگرم می‌رسیده است، برای کار گذاشتن در بنا و تشکیل قالب‌بندی این هزاران و هزاران کیلوگرم سنگ نتراشیده در آنها انباشته می‌شده است. تمام این اعمال در قالب کوششی انجام می‌شد که به طور آزادانه در توافق و رضایت با میل و رغبت بوده است. آیا این مردم شایستگی مناسبی برای

^{۳۰}- Iran, vol. XI (1973), p. 151.

^{۳۱}- G. Dumézil, *L'idéologie tripartite des Indo-Européens*, Bruxelles 1958. G. Dumézil. *La religion romaine arcaïque*, Paris, 1966, G. Dumézil, *Mythe et Epopee*, Paris, 1968. E. Benveniste, "Les classe sociales dans la tradition avestique", *Journal Asiatique*, vol. CCXXI (1932), pp.117-134.

ساخت و ساز داشته‌اند؟ سازند کوههائی که آنها احاطه کرده بود آنها را دعوت به روی هم گذاشتن تخته سنگها می‌کرد (که به صورت ورقه‌های کاملاً صاف از کوه جدا می‌شد)، این تخته‌سنگها روی هم گذاشته می‌شد تا قالب‌بندی يك صفه به دست آید، یا پودیومی بدون ملات برپا گردد تا به منظور آتشکده و معبد آتش از آن استفاده شود.

آنها باید در هنر مفرغ‌کاری، بافندگی یا سفالگری ماهرتر بوده باشند.

پلکانهای مجلل بطور گسترده و عریضی به روی مؤمنانی باز بود که به طرف پودیوم، هدف نهائی صعود آنها، گام برمی‌داشته‌اند. تعدد پلکانهای بازمانده و موجود و ادارمان می‌کند تا بپذیریم که به محض پایان یافتن مراسم، شرکت‌کنندگان راهی را در پیش می‌گرفته‌اند که با راه آمدنشان متفاوت بوده است. کار عظیمی که از طریق يك شور و شوق مذهبی مشابه به حرکت در می‌آمده، با حفظ تمام تناسبات، مشابه به کار سازندگان کلیساهای جامع بوده است.

دو عدد از این را روی محوطه‌های ذکر شده خاکبرداری و آزادسازی کردیم. تغییراتی را شناسائی کردیم که اینها در جریان موجودیت بسیار طولانی خود متحمل شده بودند و گسترش پی‌در پی سطوح آنها را مشاهده کردیم. نیایشگاهی که آنها شامل می‌شدند همیشه حالت «کلاسیک» خود را حفظ کرده و بر اساس قواعد مقرر ساخته شده بود. پودیومی بود که همیشه با قطعه‌سنگهای بزرگ ساخته شده و ارتفاع آن در حدود يك متر و به شکل يك مربع یا مستطیل بوده که هر ضلع آن از پنج متر تا هفت متر بوده است. آتش مقدس جاودانه در يك آتشگاه نگهداری می‌شد: یعنی نیایشگاه کوچکی که دارای يك طاقچه یا طاقنما بوده (برد نشانده)، یا فضائی که در ضخامت قالب‌بندی خارجی صفه تعبیه شده بود (مسجد سلیمان). در هنگام اجرای مراسم، این آتش را از آنجا خارج می‌کردند و در وسط پودیوم می‌گذاشتند. در آنجا چندین نفر اداکننده نذورات، مراسم مذهبی را در هوای آزاد و در مقابل حضور مؤمنانی که در گردادگرد جمع شده بودند، برپا می‌کردند و دعا می‌خواندند. اگر بازسازی ما از برگزاری مراسم آئین مزدائی درست باشد، شواهد هرودوت (I, ۱۳۱) دلایلی برای آن می‌آورد. «در بین آنها (پارسیان) برپا کردن معبد مجاز نیست... (مورخ یونانی توضیح داده است)؛ و آنها به کسانی که چنین معابدی را برپا می‌کنند به چشم يك بیمار مجنون می‌نگرند... قواعد آنها بر این است که برای زئوس (اهورامزدا) فقط در بلندترین قله‌های کوهها نذورات می‌دهند... یونانی آسیای صغیر، یعنی این مورخ، معبدی را جز معبدی که بنائی با ستونها و و اضلاع و نمای روبرو تصور نمی‌کند.

خاطره سنت آئین مکانهای مرتفع هنوز هم در زمان فردوسی زنده بوده است. برای او گروهی وجود داشتند که خود را وقف مراسم مذهبی می‌کردند و از دیگر مردم جدا بودند و جمشید شاه آنها را از بین مردم جدا کرده و به این کار گمارده بود: گروهی که آموزیان خوانیش به رسم پرستندگان دانش

جداکردشان از میان گروه پرستنده را جایگاه کرد کوه

بدان تا پرستش بود کارشان نوان پیش روشن جهاندارشان^{۳۷}

این آثار هنوز نیز برپا است، بازمانده‌های هزاران ساله واقعی از وفاقی که بین يك آئین، آئین آهورامزدا، و مکان مرتفعی که این آئین در آن انجام می‌شده، برقرار بوده است، یعنی صفه با نیایشگاه آن. مذهب شامل قربانی حیوانات نیز بوده ولی هر کس می‌توانسته این قربانی را در هر جا که مایل بوده انجام دهد، به این دلیل که این مکان باید پاک و مطهر باقی می‌ماند و مغ گوشت را توزیع می‌کرده است (هردودت، کتاب اول، صفحه ۱۳۲. ۱۳۲. Herodote I).

همه چیز به دستگاه روحانیت برمی‌گردد که مناسک و آئینی را حفظ می‌کرده و عملاً تجدید نمی‌شده است.

در پژوهشهایی که درباره مذهب مزدائی پارسیان داشتیم، برای اولین بار اقبال به ما رو آورد تا شواهد و آثاری را در مورد این امر به دست آوریم که مناسک و مراسم روی ئی انجام می‌شده که تا زمان ساسانیان دائمی بوده و در زمان آنها هسته روحانیت زردشتی اصلاحات خود را تحمیل کرده و موجب از بین رفتن همیشگی صفه شده است.

جنگاوران، یا کاربری دوم

در فاصله اندکی از اقامتگاه استحكاماتي رئیس وجود دارد که قبلاً، به هنگام لشکرکشی سلیمانصر سوم در پارسوا، او را «شاه» می‌نامیدند^{۳۸}. بدون تردید اینها مردانی بودند که از طبقه جنگاوران، دقیقاً مثل راجن‌های (*rAjan*) ودایی، یا ری (*ri*) ایسلندی، در عین حال دارای هیئت کشیشی. در وجود این «شاه» «سه نوع کاربری» متجلی است. «او فرمانروا و بیانگر حقوق و قوانین و ستایشگر خدایان است. جنگاور نیز هست، خوراک‌دهنده

^{۳۷}- *Le livre des Rois*, trad. Jules Mohl, Paris, 1878, t. I, p. 34.

(ترجمه از : شاهنامه فردوسی، به تصحیح ژول مول، جلد اول، ص ۲۶۵-۲۶۶ انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۰ ه.م.)

^{۳۸}- D. D. Luckenbill, *Ancient Records of Assyria and Babylonia*, II, Chicago, 1926, 581 .

«قبلاً ۲۷ پادشاه از پارسوا را پذیرفتم»^{۱۹۵}. R. M. Boehmer, *op. cit.*, p. ۱۹۵.

و حامی توده مردمی نیز است»^{۳۹}. او را به همین صورت در کتیبه‌های موجز داریوش کبیر باز می‌شناسیم^{۴۰}. در بین منابع تاریخی، که عملاً درباره عصر ابتدای استقرار قبایل پارس روی زمینهای ایلام در کوههای جنوب غربی ایران نادر هستند، قطعه‌ای از سالنامه آشوری دارای برجستگی خاصی است. این قطعه تنها قطعه‌ای است که حکایت از وجود جنگاوران پارسی از این «کاربری دوم» است. موضوع عبارت از جنگ (مبهم و نامشخص) ۶۹۱ قبل از میلاد، در هالوله، در شمال شرقی بابل، بین ائتلاف ایلامی-بابلی و سناخریب، شاه آشوری است. در بین تشکلهای سپاه ایلامی شاه هومبان-ایمانی دوم (۶۹۲-۶۸۸)، نام جنگاوران پارسوماش، یعنی پارسیان ذکر شده است^{۴۱}.

آیا به نظر شگفت‌انگیز نمی‌رسد از این که می‌بینیم هر دو دولت بزرگ ایلام و بابل، که سپاهی قدرتمند داشتند، در یک جنگ طالب مشارکت قبایل پارس بوده‌اند. قبایلی که از اندکی پیش روی زمینهای فقیر و بیحاصلی از کوههای ایلامی مستقر شده بودند؟ شگفت‌انگیزتر این است که می‌بینیم، در سفرنامه‌های سالنامه‌های آشوری نام این جنگاوران پارس جای اول را پس از ایلامی‌ها و بابلیها اشغال کرده است، مثل این است که آشوریها به قابلیت‌های آنها توجه خاصی داشته‌اند.

به اعتقاد من می‌توان پذیرفت که این موضوع به سهم سواران پارس مربوط می‌شود، سلاحی که هنوز در میادین نبردهای آسیای صغیر تازه و کارآمد است. نقش اسب را در مهاجرت‌ها و نبردهای هندو-ایرانیها نیز می‌شناسیم.

وسایل تدفینی قبور گورستانهای پیش از ماد ابتدای هزاره اول قبل از میلاد، که حدود چهل سال پیش در سیلک کاوش کردم، در ایالتی که آشوریها آن پاراتوکا و یونانیها آن را پارتاسنا (هرودوت، کتاب اول، صفحه ۸۷) نامیده‌اند و در ۲۵ کیلومتری جنوب تهران و نیمه راه اصفهان قرار دارد، حالت تسلیحاتی و ساز و برگ این سوارکاران را نشانمان داد^{۴۲}. در قبور ماد-سیمری لرستان، مربوط به قرنهای هشتم-هفتم قبل از میلاد، اسلحه‌ها و عناصر ساز و برگ اسب از جنس مفرغ و آهن

^{۳۹}- G. Dumézil, *La religion romaine archaïque*, Paris, ۱۹۶۶, p. ۵۵۷.

^{۴۰}- R. G. Kent, *Old Persian, Grammar. Texts. Lexicon*, New Haven 1950, DPe; DNb.

^{۴۱}- نگاه کنید به :

D. D. Luckenbill, *op. cit.*, II, 252-254.

G. Cameron, *Histoire de l'Iran antique*, Paris, 1937, p. 183-196.

G. Goossens, "Asie Occidentale ancienne", *Histoire Universelle*, Encyclopedie de la Pleiade, I, Paris (1956), p.408.

W. Hinz, *Das Reich Elam*, Stuttgart, 1964, p. 115, 124, 125.

^{۴۲}- R. Ghirshman, *Fouilles de Sialk pres de Kashan*, vol. II, Paris, 1939, passim.

فراوان است^{۴۳}. در روستاهای حوالی نزدیک شوش، که همان قبایل پارسی در آن سکونت داشته‌اند و از اندکی پیش به آنجا رسیده بوده‌اند، ظرفها نیز دارای شکل اسب بوده است. این امر را ریتونی نشان می‌دهد که من آن را یافته‌ام^{۴۴}. حیوان بر پشت خود زیرزینی نم‌دین چند رنگی دارد که نزدیک به زیرزینی‌هایی است که در مقابر یخزده پازیریک، در آلتائی، سیبری شمالی کشف شد و تاریخ آنها به عصر هخامنشی^{۴۵} مربوط می‌شود.

پس از یک دوره شکل‌گیری نژادهای جدید اسب مربوط به جنگ و تربیت آن، این سوارکاران ایرانی فلات، از همان ابتدای هزاره اول قبل از میلاد، وقتی که سپاه آشوری شروع به جنگ با ایران کردند، در مقابل آنها قرار گرفتند. نتیجه این بود که ایرانیان آشوری‌ها را نیز مجبور کردند تا در سپاه خود سواره‌نظام را نیز تشکیل دهند. در این باره خاطره حادثه‌ای حفظ شده است و آن دادن پوشش مفرغی به دروازه بلوات (Balavat) (قرن نهم قبل از میلاد) نزدیک آشور روی برحستگی‌هایی است که پلاک‌ها را تزئین می‌کنند. در آن کماندار سوارکاری را می‌بینیم که سوارکار دیگری به او تکیه داده و او اسب سوارکار اولی را هدایت می‌کند و از او با سپر خود حمایت می‌نماید. این تصویر ترجمان‌گذر از ارابه به سوارکاری است، موقعی که دو مرد خدمه یک گردونه هر یک بطور جداگانه سوار بر یک اسب می‌شوند ولی هر یک از آنها کاربری و وظیفه قدیمی خود را حفظ می‌کنند^{۴۶}. نیاز ضروری سوارشدن بر اسب در بین آشوری‌ها را قبیل‌های ارائه می‌کند که دارای دهها هزار رأس از این حیوان بوده است - «اسبهای تندرو»^{۴۷} که فاتحان بعد از لشکرکشی‌های خود به ماد غربی، با خود بردند^{۴۸}.

در نامگذاری ایرانی، فراوانی نام‌هایی که از قرن نهم قبل از میلاد در ایران غربی با اسپ (aspa) (اسب) ترکیب و تأیید شده، حاوی بیان دیگری از ارتباطی است که نوریسیدگان روی فلات را با این حیوان پیوند می‌داده است. تردیدی نیست که این ارتباط سهم مهمی در موفقیت‌های آنها در استقرار در این سرزمین داشته است^{۴۹}. نقشی که اسب در زندگی این سوارکاران ایفا می‌کرده است تأییدیه خود را در نام اسپستا (aspasta) یا

^{۴۳}- R. Ghirshman, *Pers. Proto-iraniens. Medes. Achemenides*, Paris, 1963, pp. 43-83.

^{۴۴}- R. Ghirshman, *Villages perse-achemenides*. Memoires de la Mission archeologique en Iran. Tome XXXVI, 1954, pp. 38 ss.

^{۴۵}- R. Ghirshman, *Pers, Proto-iraniens...*, fig. 471-472.

^{۴۶}- Ct. Lefebvre des Noettes, *L'attelage. Le cheval de selle a travers les ages*, Paris, 1931, fig. 228.

^{۴۷}- F. Thureau-Dangin, *Une relation de la huitieme campagne de Saragon, 714 avant J. C.*, Paris, 1912, p.

^{۴۸}- I. M. Diakonov, *Istoria Midii*, Moscou-Lenigrad, 1956, pp. 156 ss.

^{۴۹}- E. A. Grantovskiy, *op. cit.*, p. 206. 17; p. 310. 68.

«خوراك اسب» يا يونجه پيدا مي‌كند. علوفه‌اي كه قبل از در قرنه‌اي نهم-هشتم قبل از ميلاد نه تنها در ايران شمال غربي، بلكه در تمام آسياي مياني، منجمله سوريه^{۱۰}، گسترش داشته و در هنگام جنگه‌اي ماده‌ا، حتي به اروپا نيز رسیده است^{۱۱}.

كاربري سوم

در بين قبائل پارس براي شناخت آثار «كاربري سوم» يعني كاربري روستائيان مشكلي نخواهيم داشت. ويرانه‌هاي يك قصبه نسبتاً فاصله‌دار از كاخها و صفه بردنشانده، و ويرانه‌هاي يك قصبه نسبتاً مهم بسيار نزديك به صفه مسجد سليمان، ساكن اين طبقه سوم بوده‌اند. اوستا اين طبقه را به مثابه كشاورز (دهقان) مي‌شناسد. به هر جهت، كشاورزي كه قطعاً در بين پارسيان وجود داشته، نمي‌توانسته شغل اصلي آنها باشد. كافي است به كوههاي عريان، دره‌هاي كوچك سنگي نظري بيفكنيم كه منظر محوطه آنها را تشكيل مي‌داده‌اند، تا متوجه شويم كه سطح زمينهاي موجود براي شخم بسيار اندك بوده است. مردم تمام سعي خود را صرف دامداري مي‌كرده‌اند كه هم شامل دامهاي بزرگ و هم شامل اسب بوده است. همين اشتغال «كاربري سوم» را در حماسه مه‌ابه‌ارته (MahÀbhÀrata) مي‌يابيم، كه دو برادر آخر پانداوا (Pandva): يعني ناكولا (Nakula) و ساهادوا (Sahadeva)، اين طبقه را نمادين مي‌كنند. «يكي از آنها مهتر و متخصص اسبهاي بيمار و ديگري گاوچران و مطلع از همه چيزهائي است كه مربوط به سلامتي و بارآوري گاوان ماده است». اينها در ريگودا داراي نامهاي ثانوي كلي نيز هستند: يعني اسوين *Asvin*، مشتق از اسوا *asva* - «اسب»^{۱۲}.

*

*

*

پذيرفته‌اند كه در بين هند و اروپائيها دامداري قبل از كشاورزي شروع نشده، ولي مي‌دانيم كه واژگان مربوط به دامداري آنها بخصوص با روشها و تصريح محصولات غني است^{۱۳}. از طرف ديگر، زندگي و فعاليت روستائي كنوني اين نواحي بطور عميقي با زندگي و فعاليتهاي روستائي كه از حدود سه هزار سال پيش در اين كوههاي بختياري شناخته شده، تفاوتي با قبائل پارسي ندارد.

^{۱۰}- *Ibidem*, pp. 207 et 278.

^{۱۱}- يونانيها يونجه را «علف مادي» مي‌ناميدند، كه اين نام هنوز روي آن باقي مانده است: *Mediogo saliva L.*

نگاه كنيد به: I. M. Diakonov, *op. cit.*, . p. ۱۵۲, n. ۱.

^{۱۲}- G. Dumézil, *Mythe et Epopée*, Paris, ۱۹۶۸, p. ۷۸.

^{۱۳}- E. A. Grantovskiy, *op. cit.*, p. 347.

*

*

*

در اصل، اوستا فقط سه رده را می‌شناسد: روحانیون - جنگاوران - دهقانان. این تقسیم، قدیمی‌ترین شکل جامعه ایرانی را ویژگی می‌بخشد. با این همه، بعدها در اوستا نامگذاری تکمیلی طبقه چهارمی نیز ظاهر می‌شود، یعنی طبقه صنعتگران (یسنا، ۱۶-۱۷، Yasna XIX). طبق گفته فردوسی، جمشید شاه نیز انسانها را در چهار «کاست» تقسیم می‌کند که «کاست» چهارم شامل انسانهای «فعال به خاطر دست ورزی، مهارت و غرورشان، که اشتغال آنها مشاغل مختلف بود...»^۴. این طبقه چهارم، یعنی طبقه صنعتگران، قبلاً از ورود قبایل پارسها و استقرارشان در جنوب غربی ایران، وجود داشته است. برای آن دلیلی داریم که ژاک دمورگان در حدود سه چهارم قرن پیش در شوش کشف کرده است.

در سال ۱۹۰۱، هنگام حفاری بر روی آکروپل شوش، «اتاقی ایلامی مملو از تعداد زیادی گل‌نوشته از گل خام» کشف شد، در جایی که ژاک دمورگان آن را مربوط به لایه زیرین هخامنشی ارزیابی کرده و «دقیقاً از مشخصه‌های عصر ایلامی، بدون این که کمترین تردیدی در آن باشد»^۵ برخوردار است.

پ. شیل ۲۹۸ گل‌نوشته به خط ایلامی را که از این اتاق به دست آمد و تعدادی از آنها هنوز هم پوشش خود را حفظ کرده بود، منتشر کرد. همه آنها مربوط به اموری است که برای کاخهای شوش صورت پذیرفته است. شیل تحت تأثیر تنوع «باورنکردنی» محصولات صنعت نساجی، رنگرزی، آهنگری، درودگری قرار گرفته که متن‌ها از آنها صحبت می‌کنند^۶.

چند سال بعد، پروفیسور یوسیفوف از باکو خواننده‌های پ. شیل را مرور کرد و این محصولات را سیاهه کرد که از بین آنها از اقلامی چون پوشاک مادی، سرداری‌ها، زیرپوشها، شنل‌ها، رنگ درها، فرش زین، کمان با تیر، تیردان و نیزه کوتاه از نوع پارسی، قطعات مربوط به ساز و برگ اسب، جامهای فلزی نام می‌برد. روستاها در محصولات معینی متخصص بوده‌اند^۷.

اکثر فراهم کنندگان این سیاهه متعلق به قبایل پارس بوده‌اند: یعنی سامپینها (Tssampeneens)، هورنها (Hureens)،

^۴- *Le livre des Rois*, v. 1, p. 36..

«چهارم که خوانند آهن و خوشی - همان دست‌وزران با سرکشی» «کجا همکنان کارشان پیشه بود - وز آنسان همیشه پراندیشه بود». از: شاهنامه فردوسی، به تصحیح ژول مول، انتشارات و آموزش اسلامی، چاپ پنجم، جلد اول، ص. ۲۶. (م).

^۵- *Recherches archeologique*, Memoires de la delegation en Perse, tome VIII, Paris 1905, p. 36.

^۶- P. Scheil, *Textes elamites-anzanites*, Memoires de la Delegation en Perse, t. IX, 1907, Introduction, P. II.

^۷- "Tsarskoye remeslennoe hozaistvo v Elame midiysko-persidskogo vrmeni", *Tradui Instituta Istorii Azerebeidjana*, Bacu, 1958, pp. 80-106. Idem, "Elamskiye hozaiственniye dokumenti iz Suz". *Vestnik Drevnei Istorii*, 1963, n. 2, pp. 191-222.

دادیانیها (Dadyaneens) که مردهای آن دارای نامهای خالصاً پارسی بوده‌اند: یعنی باقرابا (Bagrabba)، تیانا (Tyana)، مدریش (Medris). بیشتر گل‌نوشته‌ها از شوش بوده ولی بعضی از آنها نامهای شهرهای ایلامی را ذکر می‌کنند که به نظر می‌رسد فاصله زیادی با پایتخت نداشته‌اند، منجمله بوپیلا (Bupila)، هالوله (Halule)، هیدالو (Hidalu).

جایگاه دو محل اول را نمی‌شناسیم ولی، برعکس هیدالو را می‌شناسیم که شوشتر جدید است، پایتخت قدیم خوزستان که در سال ۶۳۹ قبل از میلاد، همانطور که قبلاً دیدیم، کوروش اول به آنجا می‌رود تا خود را به عنوان تیولدار به آشوری‌های پیروز معرفی کند. فاصله شهر با مسجد سلیمان، محل حفاری ما، دو روز کاروان رو و تا شوش سه روز کاروان رو است. اکثر دانشمندی که مشغول بررسی این مدارک هستند آنها را در اواسط قرن هفتم قبل از میلاد قرار می‌دهند؛ یوسیفوف آنها را حدود صد سال جوانتر می‌کند^۸.

موضوع هرچه باشد، بررسی مهمی که دانشمندان شوروی انجام داده‌اند توجه را به روی این عمل جلب می‌کند که تعدادی کلمه ایرانی قبلاً وارد زبان ایلامی که با آن این گل‌نوشته‌ها تدوین شده‌اند، شده است. با این همه تعداد این کلمات در آنجا به آن اندازه‌ای از زبان ایلامی نیست که گل‌نوشته‌های گنجینه تخت‌جمشید با آن نوشته شده است (فرن ششم - پنجم قبل از میلاد). این بررسی با ارزش است و نشانگر همه اهمیتی است که زبان پارسی در سرنوشت این مردم داشته است. این زبان به عنوان ابزار بکار آنها آمده و به آنها امکان تحمیل شدن به قدرتهای محلی و بومی و در درجه اول به ایلام را داده است.

قبلاً شیل با تیزبینی و دوران‌دیشی قابل‌توجهش، درباره پارسیانی که نام آنها در گل‌نوشته‌ها آمده است می‌نویسد «که موضوع عبارت است از... ویژگیهای ساده یا گروه‌های مشترکی که، مثل بازرگان و دارای کارگاه، در سرزمین ایلامی مستعمره‌نشین شده بوده‌اند»^۹.

*

*

*

بنابراین «کاربری سوم» جامعه پارسی در موقعی که پارسیان وارد ایلام شده و در آنجا مستقر شده‌اند، از قبل به دو گروه دامدار و شخم زن از یک طرف و از طرف دیگر صنعتگر و بازرگان تقسیم شده بود. این بافندگان، آهنگران، ریخته‌گران و ذوب‌کنندگان فلزات یا درودگران، خلاصه این طبقه تولیدکننده آیا

^۸- "Hozaistvenniye dokumenty iz Suz i khronologiya rannikh akhemenidov". *Vestnik Drevni Istorii* (1958), n. 3, pp. 18-32

^۹- P. Scheil, *op. cit.*, p. IV.

هنگام اقامت پارسیان در غرب و در جنوب‌غربی دریاچه اورمیه شکل گرفته بوده‌اند، هنگامی‌که قدرتهای بزرگ همسایه مثل آشوری‌ها و اوراتورها مشتری مطلوبی برای شکوفائی مشاغل و تجارت بودند؟

ما عملاً چیزی درباره پارسیان این دوره نمی‌دانیم، ولی در پرتو سالنامه‌های آشوری، بی‌اطلاع نیستیم که ساکنان سرزمین مانا (Manna)، همسایگان نزدیک آنها، به خاطر فعالیت‌های صنعتی و هنری معروف بودند و قبلاً در سال ۸۸۳ قبل از میلاد، آشوربانیپال باج و خراج مهمی از ظرف و ظروف مفرغی از آنها گرفته است.^{۶۰} خراج مقرر شده توسط تیگلاتپیلسر سوم در سال ۷۴۴ قبل از میلاد بر سرزمین پارس و روی مادی‌ها، در کنار سایر محصولات (طلا، نقره، حیوان، اسب)، شامل ۹ تَن سنگ لاجورد و ۱۵ تَن اشیاء مفرغی بوده است.^{۶۱}

بنابر این باید بپذیریم که صنعت پارس، قبلاً از این که آنها شمال غربی ایران را ترک کنند احتمالاً به سطح کاملاً بالائی ترقی کرده بود. آیا آنها این مشاغل را پس از رسیدنشان به ناحیه دریاچه اورمیه یاد گرفته بودند، ناحیه ای که با ناحیه ای در شرق دریای خزر یکی از دو دروازه طبیعی نفوذ به ایران را تشکیل میداد - یا از قبل، و در این صورت با عبور از دره های قفقاز که در آن فرهنگ‌های کهن فلزکاران زبر دست و استاد برخاسته بودند؟ حالت شناخت‌های ما هنوز امکان حل این مسئله را نمی‌دهد.

این نگاه گذرا درباره قبایل پارس که آمدند و در جنوب غربی ایران سکونت اختیار کردند، ناحیه ای که امپراتوری بزرگ آنها از آنجا آغاز می‌شود، ما را وادار می‌دارد که هم به ویژگی‌های این مردمان در ابتدای شکل‌گیری‌شان، که در صحنه تاریخ ظاهر می‌شوند، بیندیشیم، هم به شرایطی که تثبیت و تحکیم سیاسی آنها را در این قسمت از ایران امکان‌پذیر خواهد ساخت.

فکری که اخیر در حال پیشرفت است و در آنها کوچ نشینانی را می‌بینند که با دام‌هایشان برای جستجوی مرتع جابه‌جا می‌شوند باید در آن تجدید نظر شود. اینها ابتدائی نبودند، این قبایل از قبل دارای سطح نسبتاً بالا و برجسته فرهنگ بودند، جامعه آنها از قبل نوعی درجه بندی کاملاً برقرار شده ای را، که به نحو بسیار خاصی در بین آنها دیده می‌شود، می‌شناخته است قدرتی مذهبی، که بطور آگاهانه ای شخصیتی روحانی و با

^{۶۰} - I. M. Diakonov, *op. cit.*, pp. 156-159.

^{۶۱} - *Ibidem*, p. 196.

نفوذ آن را ادره می کرده است، که صفت های شکوهمند با نیایشگاهایشان آن را ثابت می کنند. صفت ها و نیایشگتهایی که هر یک در محوطه مربوط به خودشان و از همان هنگام ساکن شدنشان در زمینی که انتخاب کرده اند، برپا شده اند. مسلم است که اینها مالک گاو نر و اسب بوده اند. این حیوانات، که جا به جا شدن آنها را تسهیل می کرده، تنها وسیله موجودیت آنها را تشکیل نمی داده است. بنابراین، به باور ما، دست کم آخرین این جا به جایی ها که آنها را به شمال غربی ایران آورده است، بیشتر دلیل سیاسی داشته تا جستجوی مراتع جدید. پذیرفته شده است، و من خودم یک سوم قرن است که به آن باور دارم که ارزش جنگندگان این جنگجویان سوار کار پارسی است که به آنها امکان قدرت گرفتن در این سرزمین را داده است. از نظر ما، امروزه واقعیت حالت کاملاً متفاوتی دارد. فاتحینی وجود نداشته اند، فتوحاتی وجود نداشته است!

نورسیدگان روی فلات ایران، همه از اصل آریایی و ماد و پارس، مدتی در تابعیت کامل قدرتهای بزرگ یا قدرتهای محلی بوده اند. این امر هم شامل پارس ها که رعای ایلامی ها بودند، و هم مادها در شمال می شود که در حوزه تاثیر آشورها یا اوراتوها ساکن شده اند و شاهان محلی ایپی یا مانا آنها را پذیرفته اند. با این همه، این تابعیت سیاسی ایرانیان در تقابل با گسترش تدریجی تاثیر این مردم با زبان ایرانی نبوده است.

در نواحی شمال، در جوار آشورها یا اورارتوها، جایی که مادها در آن بودند، منابع نشان می دهند که نفوذ زبان ایرانی در بین بومیان تا چه حد بوده است. تردیدی نیست که همراه با آن، نشان دهند نفوذ فرهنگ آنها و حتی شاید مذهب مادیها نیز هست. به این ترتیب، با اطمینان پی می بریم که اعضای سلسله های کوچک محلی، از قطعا از منشا بومی، نامهای ایرانی داشته اند^{۶۲}

مورد مشابهی نیز در رابطه بین پارسیان و ایلامیان به وجود آمده است. دیدیم که زبان ایلامی گلی نوشته های تحویل محصولات گوناگون ساخته شده توسط پارسیان، به کاخهای شوش در قرن هفتم قبل از میلاد، از همان قبل شامل تعدادی لغات پارسی بوده است. اگر قید شده که پوشاک به روش یا به کیفیت مادی بوده، به این معنی است که این پوشاک دارای امتیازاتی بوده است. اگر از یک تیردان یا از نیزه های کوتاه عنوان پارسی ذکر شده، به این معنی است که این نوع اسلحه ها دارای برتری بوده است. اسامی مکان ناحیه نزدیک به سکونتگاه این قبایل، از همان

^{۶۲} - E. A. Grantovskiy, *op. cit. passim* et p. ۲۱۹.

اواسط قرن هفتم قبل از میلاد، دارای نشانه‌هایی از حضور آنهاست. به این ترتیب رودخانه کنونی آیدز، نزدیک به هیدالو (شوشتر)، در سالنامه‌های آشوربانیپال ایدیده (*Idide*) نامیده شده است، نامی که از دیدا (*dida*) پارسی مشتق شده است. در اوستا نام دا‌ا‌زا *daeza*- به معنی «قلعه و دژ»، «شهر استحکاماتی» آمده، که امروزه هنوز هم شهر دزفول که روی این رود قرار گرفته است، این نام را بر خود دارد^{۶۳}.

همه اینها نباید اهمیت عنصر بومی را که برای مدتی طولانی موقعیت قدرتمند خود را حفظ کرده است، کاهش دهد. کوروش دوم که از قبل بر مردمی از پارس سلطنت می‌کرده که بطور گسترده‌ای ایرانی‌زبان بوده‌اند، هنوز هم خود را شاه انشان می‌نامد و کلمه‌ای را بکار می‌برد که از هزاره سوم قبل از میلاد، نام قسمت بزرگی از ایلام واقع در زاگرس بوده است^{۶۴}. شورش‌هایی در قسمت‌های مختلف ایران، پس از تاجگذاری داریوش، نشان‌دهنده احساسات استقلال‌طلبانه است. همچنین شکل‌گیری مملکت الیمائی پس از سقوط امپراتوری هخامنشی نشان دهنده تمایل به نوعی احیاء دولت ایلامی است.

اولین اقدام سیاسی و بسیار مهم در نیمه دوم یا در حوالی آخر قرن هشتم قبل از میلاد توسط این قبایل به عمل آمد. این اقدام هنگامی بود که آنها آمیختگی و اختلاط خود را که قبل از هر چیزی مبتنی بر وحدت و اجتماع زبان آنها بود پذیرفتند. هخامنش که بنیانگذار سلسله بود و نام خود را بر آن گذاشت، یا تئیس‌پس موجب تحقق این اقدام سیاسی شد. اوایل این وحدت قبایل پارس را در همانجا می‌بینیم. انهدام قدرت ایلامی توسط آشوری‌ها به این وحت مساعدت کرد. در فاصله یک قرن و نیم، این اتحاد قبایل تبدیل به اولین امپراتوری جهانی می‌شود. به این ترتیب قبایل پارسی پس از رسیدنشان به ایلام سه مرحله را پشت سر گذاشتند:

مرحله اول: طوایف خانوادگی به صورت قبيله‌ای متحد شدند.
مرحله دوم: اتحاد تعدادی قبيله تحت يك سازماندهی مشترك (هخامنش یا تئیس‌پس).

مرحله سوم. پیوند تمام قبایل پارس توسط کوروش دوم، طبق گفته هرودوت (Herodot, I, ۱۲۰).

برای اوایل دوره سوم پارسیان نیز مثل دوره قبلی منابع نوشتاری نداریم، هرچند که تصور می‌شود که پارسیان از مادها

^{۶۳}- E. A. Grantovskiy, *op. cit.*, p. 184.

^{۶۴}- که این نام قبلا توسط اجداد او به پارسوماش و پارسا تغییر نام یافته بود. انشان در زملن داریوش ذکر شده است.

V. O. Tiurine, *Vestnik Drevnei Istorii* 1962/4, pp. 111-130 -

(قرائت جدید انشان در کتیبه بیستون، ستون سوم، â٤ و ٤ از نسخه‌های ایلامی، اکدی و آرامی).

خط میخی را به ارث برده اند. مادها نیز این خط را با اقتباس از اورارتورها به وجود آوردند. و. استرووه که مدافع این نظریه بوده، پلاک طلائی با کتیبه آریارام، نوه هخامنش را به مثابه معتبر و موثق تصور کرده است. قدمت این پلاک مربوط به پدربزرگ داریوش و برادر کوروش اول است^{۶۵}.

ولی باید باور داشت که در زمان آنها، پارسیان دقیقاً همانند همعصران خود و خویشاوندان دور خود یعنی هند و اروپائیها، رومیها، بسیار کم مینوشته اند.

^{۶۵}- *Etudy po istorii severnogo Pritcernomoriya, Kavkaza i Srednei Asii*, Leningrad 1968, p. 51.